به نام خداوند بخشنده ی مهربان

سوره ی بروج

پیاده نوار:فاطمه صالحی

تایپ:تکتم فخریان

سوال:منظور از عذاب حریق در سوره ی بروج چیست؟

عذاب دارای تنوع است چون عذاب با اعمال انسان در دنیا ارتباط برقرار میکند،دارای نوع میشود.انسان وقتی عملی انجام میدهد،این رفتار قبل از اینکه در بیرون ظهوری داشته باشد ،در درون خود او اتفاق می افتد:مثلا اگر کسی به کسی ناسزا بگوید قبل از آن ،به خودش ناسزا گفته است.هرچه این عمل در بیرون شدت یا قوت یابد در درون انسان نیز شدت وقوت می یابد. شدت دعوای بیرون حاکی از شدت خرابی درون است.پس اگر در اینجا مومنین رابه آتش می اندازند در حقیقت اول خود را در آتش سوزانده اند.تا قبل از اینکه خود را نسوزانده باشند نمیتوانند کسی دیگر را بسوزانند.در حقیقت سوزش درون باید به شدتی باشد که دلش بیاید کس دیگری رانیز بسوزاند.در دعوا آدم ابتدا تو گوش خودش میزند واز انعکاس آن ،کس دیگری را میزند. این به خاطر سیستم معرفت در وجود انسان است.روزه ظاهرش محرومیت دارد ولی چون در درون،انسان با حق ارتباط میگیرد برایش لذت دارد.سیستم معرفت انسان بین دو"مشاهده" قرار میگیرد(چه خوب چه بد): یک مشاهده قبل از عمل ویک مشاهده بعد از عمل ، و بین اینها ارتباط برقرار میکند.بعد "تثبیت"به وجود می آید.بعد از آن "اقرار" و سپس "عمل" به وجود می آید. در واقع در آینه خودش اتفاقات را می بیند وتثبیت واقرار و عمل میکند.انسان در مشاهدات (برخوردها) آنها را به درون خود می برد وبا مبانی و حرفهایی که در وجودش هست آنها را چک میکند(مبانی از کتاب ، شخص، قرآن و فطرت منشا گرفته است) یا اینکه ربطی پیدا میکند وانطباق داشتن آن را تصدیق میکند وصحت آن را تایید میکند(میگوید:ها ان،آره همینه)حتی ممکن است تصدیق اشتباه باشد.بعد از آن جمله ای در تایید میگوید که می شود اقرار،و براساس آن عملی انجام میدهد.هر عملی از انسان نشان از اقرار به چیزی است و از تصدیق و مواجهه با چیزی خبر میدهد.حال طبیعی است اگر این اتفاق منفی باشدآن بقیه هم منفی اند،اگر هم مثبت باشد ،بقیه(اقرار،عمل ،تصدیق) مثبت اند.حال اینجا اگر عذاب حریق است پس معلوم میشود قبل از آن هم مراحل حرق بوده،نمیشود آدم کسی را اذیت کند .قبل از آن خود را اذیت نکرده باشد.اگر کسی حرفی ناجور به انسان بزند واو عصبانی شود وجوابش را بدهد، در حقیقت این عصبانیت در خود آن فرد تولید شده است .پس نمیشود کسی اخلاقش حسن باشد ولی اعمالش ناحسن باشدیا اخلاقش سیئه باشد ولی عملش حسن باشد.لذا میگویند اگر کسی حسن خلق داشت،بهشت بر او واجب است.چون درونش هم خیرخواه است.آیات در مورد جهنم تصویری از عمل رانشان می دهند.ظاهرا این عمل نتیجه است وباطنا که از درون او اسکن گرفته شود نیز همان تصویر در او هست.در سوره ی مرسلات داریم :ذات ثلاث شعب:مثل گرده های شتر است.درونش را اسکن کرده ، شکل آتش مثل شکل گرده های شتر است.نشان میدهد که آنقدر این اسکن قوی است که میتوان شکل آتش را نیز گفت.خداوند سیستم معرفت را درانسان برای خداشناسی قرار داده است.وفتی مثبت عمل نکند خود این دستگاه تبدیل به عذاب میشود.می ارزد خدا چنین سیستمی را قرار دهد و یک نفر مثل رسول خدا باشد ولو اینکه همه به جهنم بروند، واز طرفی وجود پیامبر میتواند همه جا را بهشت کند:هم بهشت است هم بهشت آفرین.پس جواب سوال اول:در قرآن عذاب ،نشان دهنده ی ملکوت اعمال است.در درون فرد خبر بوده واسکن آن نشان داده میشود،مثلا در سوره ی همزه.

سوال : چرا در آیه ی 7از فعل سخن گفته ولی از عمل نگفته است؟شاید چون یک عده ای دستورداده اند،یک عده ای اجرا کردند ویک عده ای نظاره گر وتماشاگربودند وغلبه ی تعداد با این گروه است ومنظور این است که این آقا یا خانم تماشاگر،اگر فرمانده یا سربازهم می بود همین کار را میکرد.نظام فعل این گونه است وروی سیستم معرفت سوار است.

شاهد درجات معنایی متفاوتی دارد."مشاهده کننده" یک معنی آن است."گواه" یک پله بالاتر از مشاهده کننده است.مرحله ی بعدی گواهی است که میتوان به آن استناد کرد و ارزیابی را با توجه به آن انجام داد و معیار سنجش میشود.در واقع "بستر"ها که تغییر میکند معنای شهود هم تغییر میکند.گواه،شاهد بر معنا و ارتقا است.لایه های مختلف سطح وجود انسان در این شهود قرار دارد.اولین ویژگی یک نبی شاهد بودن اوست:خدا میگوید به دلیل اینکه انبیا بشر بودندوتوانستند عبودیت کنند پس چرا بقیه نتوانستند؟میگوید اگر بنا نبود ما انسان را برای تکامل خلق کنیم پس چرا این نبی توانسته به تکامل برسد؟این انبیا حجت هستند. در ساختار کفر هم همین اتفاق می افتد.یک موقعی کسی فقط میرود و نگاه میکند،یک موقعی افرادی مثل اقوام انبیا(ثمود ،عاد...)تکمیل ظلمت به واسطه ی وجود اینهاست.اینها شاگرد اول بدیها هستند.اثبات ومعیار بدی هستند.اینها حجت هستند بر عذاب خودشان وبر عذاب بقیه ی همراهانشان .شهود درجه ای از اعتبار است که به واسطه ی آن عذاب بر انسانها نازل میشود.سوال در مورد شهود بود ونظام فعل:پس نظام فعلی که در درون انسان است همین نظام در شهود او هم وجود دارد.مثلا من آدم منظم ودقیقی هستم:اثبات:برنامه ها که شاهد بر نظم من است ،اگر برنامه نامنظم بود شاهد بر خلاف آن است.پس شهود در نظام فعل انسان هم مطرح میشود. شاهد مقام فعلیت که قابل رویت واستناد نیز هست...مثال :خواستگاری>سوال باید از شهود وشاهد پرسیده شود:مثلا نماز اول وقت شاهد "تقید" است.سوال این مورد مثلا باید این باشد که در هفته ی قبل چند تا نمازتان قضا شده یا سر وقت بوده است.مثلا اگر همه ی نمازها سر وقت بوده به طور معمول این فرد مقیدی است.مثلا عصبانی شدن شاهدی بر خوش اخلاقی نیست.برای هر کدام از اعمال شاهد باید آورد.برای صدق هر باور شاهد باید وجود داشته باشد.مثلا اگر کسی بگوید خلف وعده کرده ام حتما دروغ یک جاهایی هم میگوید.یک سری صفات به هم زنجیر هستند.اگر کسی بخیل باشد حتما ترسو هم هست.

سوال:علت ذکر تاکید "مومنات"در آیه ی10 سوره ی بروج چیست؟فرهنگ جالبی در قرآن در مورد آوردن مذکر ومونث وجود دارد.غالب قرآن لفظش مذکر است و منظورش هم زن است و هم مرد.یک جاهایی جنسیت موضوعیت پیدا میکند.مثلا در حوزه ی نفاق ،منافقین ومنافقات موضوعیت دارد.اگر مذکر فقط آورده شود یعنی اینکه این محل مدیریت مردان است و اگر مونث آورده نشان میدهد که زن منافق هم در اینجا شکل گرفته است ونفاق در زن هم رسوخ پیدا کرده وچون در زن نفاق دیرتر ظاهر میشود این نشان می دهد که جامعه به سمت اضمحلال بیشتر رفته است و خطرناک تر است.یک موقعی مومنین ومومنات می آورد،این جا نشان از این است که زن مومن نقش پیدا کرده است یعنی نقش مبارزاتی برای زن ثبت شده است و موضوع ومطرح است.در سوره ی بروج وقتی بحث مومنات مطرح میشود یعنی این موضوع مهم است از جهت قلع وقمع کردن واین را از "مومنات "میفهمیم ،اگراین را نیاورد یعنی نقش زن مخفی وپشت مرد بوده است.اینجا که مومنات را مطرح کرده یعنی همراه مردان عده ی زیادی از زنان مومن هم سوزانده شده اند.این جریان در بعضی از سوره ها محسوس است مثل سوره ی احزاب وتوبه:که هم مومنات خیلی موضوعیت پیدا میکند وهم منافقات.توجه به این موضوعات در قرآن نکات جالبی به دست می دهد.

یک معنی شاهد به معنی "استاندارد رشد" است وطارق وراهنمای بقیه می شوداز او میتوان به عنوان هدایتگر استفاده کرد.گزاره هایش را عمل کرد...مثلا پیامبر در شب یک ساعت می خوابیدند وعبادت کرده ونماز میخواندند وکسی بخواهداز او تقلید می کند ولی میگوید نمی توانم مثل او بیدار باشم.آیا چون همه ی اعمال پیامبر را نمی توان انجام داد باید به کلی چشم پوشی کرد؟خیر، "اخذ قلیل خیر من ترک کثیر" وراه بیفت.هدایت در انسان نقطه ای خاص نیست که به آنجابرسد."مسیری" است که در آن مسیر باید استمرار در هدایت داشته باشد.سعی برای هدایت مهم است."لیس للانسان الا ما سعی" چون وقتی تمام سعی اش را می کند مانند کسی است که توانسته به تمام آن مسیر برسد هر چند از نظر مکان قبل از او باشد.

سوال:قتل (به ضمه ی ق و کسره ی ت و فتحه ی ل)هایی که در قرآن آمده است همه جا به یک معنی است؟خیر بستگی به غرض سوره دارد.

سوال:منظور از یوم موعود چیست؟آخرت\_قیامت را از جهت وعده داده شدن می گوید.این به سوره ی لیل ربط پیدا می کند>"صدق بالحسنی وکذب بالحسنی">این "حسنی " یعنی وعده.روز قیامت وعده ی حسنی الهی است که مورد تصدیق یا تکذیب واقع می شود ودو گروه انسان مومن وغیر مومن را شکل میدهد.تصدیق و تکذیب وعده ی خداوند عامل اصحاب اخدود یا مومن شدن است(در سوره ی بروج)عامل مومن آتشی شدن(یعنی از آتش هم نمی ترسند) همان تصدیق وعده ی حسنی الهی است.شهادت مقام بعداز تصدیق است.شهادت بالاترین مرتبه ای است که یک نفر می توانددر مقامی به دست بیاورد.الان سوره ی بروج برای ما شاهد است.به این معنا که بعد از نزول آن کسی حق ندارد از دشمنان بترسد.کسی حق ندارد در حفظ ایمان خود کوتاهی کند.کسی نمیتواند ایمان کسی را بگیرد.پیام استقامت را تاحد جان به ما ارائه می دهد.پس اگر کسی به ما بگوید:لا تلقوا بایدیکم الی تهلک(شما چرا خودتان را دستی دستی به هلاکت می اندازید؟)این سوره جواب می دهد که مهم است که ایمان حفظ شود.

سوره بروج بر ما شاهد است بر مواردی که گفته شد.سوره ی بروج شاهد است بر اینکه اگر کسی منجر به آزار مومنی شد از اصحاب اخدود است.مواظب باشیم مومنین را آزار ندهیم.(مومنین یعنی بغل دستی،پدر مادر،فرزند،فکر نکنید مومن را باید از خارج وارد کنند)اطرافیان ما مومن حساب می شوند و درجاتی از ایمان را دارند.خیلی نعمت بزرگی است که ما درجامعه ی ایمانی زندگی میکنیم.احترام به مومن احترام به خداست.سلام به اطرافیان سلام به خداست.همین که طرف به وصف مومن متصل شد یعنی کارش خداست ولو اینکه نیم بند باشد.به هر حال یه خرده هم یه خرده است.این جوری زندگی کردن خیلی لذت بخش است.اعضای خانواده مومن هستند وهمنشینی با مومنان همنشینی با خداست.این نگاه جالب است.وهر کاری که برایشان بکنیم خدمت به خداست و سطح فهم انسان بالا میرود وخودش بزرگ می شود ودوستانش کرامت پیدا میکنند ونمی توان هر حرفی را به آنها زد واین مقدس است.این سوره شاهد برماست بر شان وکرامت مومنین.گول ظاهر دنیارا نخوریم.ظاهر این است که میتوان مومن را آزار داد واو هم آزرده شود ولی این در واقع بعدا در این رابطه خدا او را قصاص میکند...

"مومن یعنی کسی که خدا وقیامت را پذیرفته با شد به خدا وپیامبر اعتماد دارد"

در روایتی از امام صادق (علیه السلام)(کافی جلد 2 صفحه ی 169)داریم که پرسیدند:حق مسلم بر مسلم چیست؟فرمودند:"7 حق واجب که اگر یکی از اینها را ضایع کند از ولایت خدا وطاعتش خارج میشود وبهره ای از خدا ندارد."پرسیدند:این 7تاچیست؟فرمودند:"یا معلی،انی علیک شفیق(برای تو میترسم)معلی گفت:لا قوه الابالله(آدم مودبی بود(ادب توحیدی))فرمودند:

1."کمترین حق"ان تحب له ما تحب لنفسک وتکره له ما تکره لنفسک"هرچه برای خودت می پسندی برای او هم بپسند وهر چه بدت بیاید برای او هم بدت بیاید."(اینها در خانواده هم مطرح است زیرا مسلمان هستند نباید غیر آنها را جست وجو کرد خوب بودن را نباید با دیگران امتحان کرد وباید این را در سیستم خانواده اش اجرا کند.)

2."حق دوم (سه کار است)تجنب سخطه (دوری از ناخرسند کردن او)،تتبع مرضاته(یعنی در راستای گرایشات او تحمل شود،یعنی نظرات خود را به او تحمیل نکنید،با شما به او خوش بگذرد)مباهات(ازامرش اطاعت کند)

3."اینکه با همه ی وجودش (نفس،مال ،زبان ،دست وپا)او را کمک کند

4."تکون عینه دلیله مرآته(بشوی چشمش ،راهش،آینه اش)

5."لا تشبع و هو الجوع.تو سیراب نباشی و او تشنه.او لباس نداشته باشد وتوداشته باشی."

6."اگر خدمتکار داشتی واجب است که او را بفرستی برایش که کارهایش را انجام دهد"

7."قسم او رابپذیرد ودعوتش را بپذیرد.مریضی او را عیادت کند،تشییع جنازه او شرکت کند.یعنی اگر چیزی به ذهنش آمد بدون آنکه بگوید برایش فراهم کند.

با انجام این،ما زنجیره ی ولایت شکل می دهیم.این اعمال ،بهشت درست می کند زیرا این حقایق،اول ،درونی باید باشد تا بتواند بروز کند وهرچه این حقایق بیشتر در وجود توسعه یابد رضایت و مهربانی در باطن توسعه پیدا میکند.این اعمال اگر بر مبنای درست باشند تولید سعه وجودی میکند و اگر خلاف این بشود یعنی مبنا،مبنای درستی نبوده است.تعاریف که درست می شود می فهمد که دارد با خدا معامله می کند وهمان زمان هم جوابش را دریافت می کند.از هر دستی که می دهد از همان سمت بیشتر را دریافت می کند.اگر این چنین نشد پس دادوستد با خدا نبوده وهوای نفس در کار بوده وناخالصی داشته است.

در روایتی از امیرالمومنین داریم:"هرکسی با دست کوچک خود داد، با دست بلندی دریافت میکند" انسان باید اعتماد کند و وارد معامله با خدا شود.**معامله با خدا سودمندترین معامله در هستی است**.چون هم دنیا وهم آخرت در آن است و البته باید تجربه اش کرد.

منفعت های اجتماعی که انسان به دیگران می رساند به طور طبیعی این منفعتها دیر یا زود به خودش خواهد رسید.کارهای خداوند ظاهرش غلط انداز است.مثلا از ماه مبارک رمضان که مهمانی می دهد و گرسنگی می دهد ولذتش را برای افطار می گذارد.

حکم به ظاهر مانع انجام خیلی از کارها می شود.ظاهر این است که انسان وقتش را برای بقیه هدر می دهد ولی می بیند سرعت کارهای همان فرد به شکل شگفت انگیزی زیاد شد وجبران شد و یک جایی که انسان دستش تنگ است ،آن موقع خدا دستش را می گیرد و خیلی جالب است و باید تجربه شود.کسی نیست که در مسیر ایمان قدم بردارد وپشیمان شود وهمه ی کسانی که در خلاف مسیر ایمان می روند در همین دنیا پشیمان می شوند.کسی که اهل بذل وبخشش است پشیمان نمی شود ولو اینکه خودشان هم نیازمند و گرفتار شوند.در راه خدا باید شجاعت وشهامت داشت.مواهب دنیوی را می بخشند .انسان نباید در مواهب اخروی ایثار کند بلکه باید در مواهب دنیوی ایثار کند.در مورد مواهب اخروی باید عرصه را وسیع کرد وبقیه را هم جا داد ونباید از سهم مواهب اخروی خود گذشت به خاطر بقیه.پزشک خلاق که می رود وتخصص پیدا می کند دوست ضعیف خود را نیز با این کار بالا می برد.ولی اگر او خود را پایین بیاوردتا دوستش بالا بیاید هر دو لطمه می بینند.چون جایگاهها،سهمشان نیست.انسانها باید بین جایگاهها تفکیک قائل شوند تا بتوانند اینگونه احادیث را عمل کنند. سیستم اسلام از نظر اجتماعی خیلی پیشرفته است.با همین روایات میتوان به زنجیره ی مومنین متصل شد.